[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب در تاریخ اسفند ۱۳۷۶ از سوی

رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی

بصورت امانی به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

منتقل گردید.

نظم فارسی   مجموعه اشعار شعرا متقدمین و متاخرین





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاتک [illegible] ورحی [illegible]

و بسم [illegible]

[illegible]

صمیری ... آفرین عبدالقادر صاحب صامت ... میرالهی واضح

میرطاهر باقر

رضی ... علوی ... میرزا المظفر

سامت ملاشاه ... غنی عاصی قاسم خان صبوحی

رفیع مجتبی ... عبرت ادهم

عنایت خان ... عریان ... محوی ... میرجلال الدین میرعلی اکبر مفید بلخی برهمی

... قائل ... فایق ... قلعه کوراللهه دایم ... طالب مشهدی

قابلت هذا [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه اشعار شعرای متقدمین و متاخرین انتخاب [illegible] و دیگر کتاب دیوان [illegible] شعران و دیگر [illegible]

مالک یوسف الغربی

عنصری — انوری — [illegible] — نعمان علی — محمد جان — عاشق — عرفی — [illegible] — ناصر علی

فطرت — [illegible] — آغا محمد [illegible] — مرزا الهی — عمدت — محبت — معز

مرزا معز موسوی — حضرت حکیم — مرزا بیدل — ظهوری — [illegible] — فاوری — [illegible] — مرزا جلال — قیصی — [illegible] — سالک

فغانی — میر علی — شهید — عبد الرزاق — حسن دهلوی — محمد سعید اشرف — شوکت بخاری — طالب آملی — کلیم — [illegible] — شیخ ابو سعید ابو الخیر — عرفی

سیفی — کمال [illegible] — شیدا — [illegible] — عاقل خان — حافظ — اصفی — خیالی

ملک قمی — [illegible] — افضل — [illegible] — صلحی — کمال اسمعیل — مولانا [illegible] — سلمان ساوجی — [illegible]

[illegible] — [illegible] — ملا عبد العزیز — [illegible] — بدیع — طاهر وحید — منصف — [illegible] — ربیع [illegible] — سلطان علی

[illegible] — ملا حیرانی — الفتی — عبدی — لسانی — نور جهان بیگم — [illegible] — ریاضی — [illegible] — امینی

[illegible] — کاهی — نصیحی — فصیحی — مولوی جامی — عارض — [illegible] — نسیمی — کاتبی — فخری — هلالی

حسین [illegible] — شاه نعمت الله ولی — صفائی — کمال محمد — حکیم سنائی — ملا [illegible] — جعفر — شاه شرف — اشرف خان — [illegible]

ضمیری — حاجی اسلم — سالم — آفرین — عبد القادر خان — صاحب — صامت — خواجه حبیب الله — یوسف [illegible] — محمد سعید اعجاز — میر الهی — واضح

میر طاهر — عارف [illegible] — ملا [illegible] — مولانا حسین — نظیری — شیخ محسن — جامی اسمعیل — خاقانی — باقر

سرور — رفیع حسن — علوی — حضرت [illegible] — [illegible] — [illegible] — رضا — [illegible] — فصیحی — عبد الرحمان — مرزا [illegible]

میر صدی — سامت — ملا [illegible] — [illegible] — شیخ [illegible] — [illegible] — عنی — عاصی — قاسم خان — صوحی

رفیع — مجتبی — مرزا [illegible] — [illegible] — مستغنی — میر صوفی — اجابت — ملا [illegible] — عبرت — ادهم

عنی خان — شاه نور — عریان — ملا نازکی — واعظ — صفا — [illegible] — محوی — میر جلال الدین — میر علی اکبر — مفید بلخی — برهمنی

شیخ [illegible] — کامل — فائق — [illegible] — [illegible] — ملا [illegible] — قلعه نور الله — دایم — طالع — [illegible]

میر نجات میر معز میرزا رضی رضوان طاهر شهابا شیخ لطافی مرزا عیان شیخ صالح عظمت زاهد طاهر وحید

حیدر بهار بهائی جنت ستانی محمد امین عرفان عبدالصمد فصیح نور محمد حرمی محمد مومن تمکین جمیل مرزا محمد محسن محمد نعیم

محمد واصل محمود حیران منتهی عطا عجم علی علی محمد عاقل طهیری شفیع محو محمد موسی تبریزی عنایت الله نجات

فرحت

ابو اسحق اطعمه میر جلال رضا علی رضا تجلی عظیم الدین کبیر یوسف شاه لطیف عبدالله شاکر شفیعی علی رضا عشرت

اسحق جعفر بلیغ توبری وحیدی حکیم کوه میر معزی نصرت شمس میر این حاجی کمال حضرت قمرالدین فانی

حسین عالی عزالی دردی رومی سعیدا خالق لسعی وعسا ملدا

کیفی فردوس سهیلی مومن شیخ اسدی میر سنجر محمد امین سالک رهنما نجم الدین کرمانی بابا نجاری

میرزا قسمی طالبا باقیا مطهر کشمیری میر عدل محمد بارفان

بسم الله الرحمن الرحیم

حسین خوید انملسم

از عدم سر دن ... ما سماند

ابیه بهر ... کرد

روشن ... مسکنش

دل ... داکیم

عاشق ... تطلع

ساقه مشوق ... وله

ساقه جان قبله ... جلوه

... از وجود ذات

انفصال ... شعاع

و دل هر ذره ...

لطف

از عالم بالا

... اندر ... لله

تا درین ... بستان ...

[illegible]

یلی که خطی کشید گرد رخ خویش [illegible] در طلب [illegible] بهار [illegible] دوش [illegible] عرب [illegible] ایها القوم الذی فی المدرسه [illegible] فی غیر الحبیب [illegible] هرکه بود مبتلای ماه روی

حسن این خطه نهد پای دگر [illegible] سبزه [illegible] تا که آید [illegible] ده [illegible] ما لکم فی [illegible] الذی [illegible] نصیب [illegible]

[illegible]

غیر پاکان [illegible] کام [illegible] جهان [illegible] در این کشور [illegible]

راه عشق است این [illegible] که زلف فتنه را [illegible] جوانی [illegible]

[illegible]

بجز این [illegible] ز زلف [illegible] جان در خطر بود [illegible] شده [illegible] شهادت [illegible] بزرگان [illegible]

[illegible] تو [illegible] رفت [illegible]

تا کسی نگوید بعد از این بود بکس ... دیگرم

در ره آهنگ و آهنگ ...

دست و خانه ... جهان ...

وردی ... عجب ...

با کم سخن ...

بازگو از مسکن و ماوای ما ... آنکه از جای ... بشاند دست ... از زبان آن نگار تندخو ... یاد ایامی ...

بازگو از یاری ... عهد را بشکست ...

دل برآر ... دیدار او

جان ... از حسرت ... او

خرم دل ویران که ...

هر دو عالم را دو دیده عمر ...

[illegible]

[illegible] ... در رقص

براه تو گرد وفا در رقص . از شوق تو مهر و ماه در رقص

[illegible]

ولہ

[illegible]

[illegible]

وله [illegible]

[illegible]

وله [illegible]

[illegible]

وله [illegible]

[illegible]

[illegible]

جلوه بیگانه دل دیدن لنه چه نظرهای آشنا داری خود ز دستم ظهوری ساکن حیرتیش تا رو ارو دلی

[illegible]

از شیوه دوستان این همه رحلت گویم سخنی از نگری یکی است عشق ... دلها همه غریب رو روها همه ...

[illegible]

[illegible]

یا همه کاره که یار با ما است [illegible] عاشقان [illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] سپند آتش [illegible] زنجیر الفت [illegible]

[illegible]

از لطف ... هر دو عالم [illegible]

[illegible]

صد جان [illegible] جان خسته [illegible] از روضه بهشت [illegible] ما [illegible]

[illegible] عیش آزاد [illegible] سید [illegible] شیخ [illegible] عید [illegible] ما

[illegible]

شعر ان محنت ... کنند

کرم بحر ...

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

دل خوان گر است [illegible]

[illegible] دیدم [illegible]

[illegible]

نیست [illegible]

[illegible]

جان داران به جهان یار [illegible]

[illegible] وفادار نیست

عرض حاجت در حریم [illegible] نیست

راز کی محفوظ ماند [illegible]

[illegible]

مصرع

[illegible]

بهر مرگ از زنش سپهدار بکمر ... است
رویش خون ریختن رنگ در دیوان ما

سیر داور ... چشم اگر بیند شعاع ...
... ما زاهد قیمت آفرینش ...

ورنه عمری زیر لب خون ... افغان ما
هر که ... شکست ...

[illegible]

... تیغ نقش تو وداع وفات
... گردون ... شا

کنند معمار عشق از ...
... مرغ روح ما جواب ...

[illegible]

[illegible]

اسیر [illegible] بکاینات زانکه سینه صد [illegible] تیرم

بدوستیش سپردیم هرکه دشمن ماست

خوبروی [illegible] ببندد صورت دیوار [illegible]

بادب دیوانه [illegible] ببندد [illegible]

ورنه چنین [illegible] کشش تو باشی

[illegible] دشمن تو باشی

نه بینم صبح [illegible]

چراغ خلوت [illegible]

[illegible]

[illegible] شد همدوش نهان تا آن غنچه [illegible] در سینه نوشش آب عتاب [illegible] گلاب [illegible] افشانم بهانه ایست لب [illegible]

[illegible] او خود [illegible] ای فلک طرق خود [illegible] لذرافتد تیری [illegible] روشن دهم آینه دل را روی [illegible] نهایت رسید [illegible] شوخ و شنج ناز در [illegible]

[illegible] روی تو [illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

چو از هر جانب [illegible]

[illegible] افطار شد

[illegible]

ای [illegible] ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت خواجه حافظ [illegible]

[illegible] توران دیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

درزبان تو راند

می فرستادت

از تو میخواهند

۱ اسیروم بنده و سم کمینم اقبادوم قیصر و سه بهرام ارسول و ۲ نامور و ۳ جم اسمندوم خلعت و سه انعام

[illegible]

تا تار زگیسوی تو بشکست
بهای مشک
نازار مرا بچشم نازار
جفا کشیم
آن آفت جان ز درد سرت قصد دل و جان
برده ها بغارت ها
وصف شوان بغیر گفتن
آری ها تغییر

[illegible] خود را و پایهای [illegible] خود [illegible]

در اماں [illegible]

قرد [illegible] نو [illegible]

آیات بعونش [illegible] تیغ از دم گرفت [illegible]

هرکس [illegible] آتش [illegible] خاصه آن صنم [illegible]

[illegible] این [illegible] از [illegible]

[illegible]

بحکم [illegible] حکایات [illegible] خویش

[illegible]

[illegible]

در غم ما روزها بیگاه شد
روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت گو رو باک نیست
تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

[illegible]

گفت معشوق [illegible]

[illegible]

گفت مقصود از آن گفت و شنود [illegible]

ابتدای [illegible] سجود [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

آتش [illegible] از تو [illegible] یاقوت [illegible]

[illegible]

رفتم بطبیب گفتمش بیمارم

در اول شب تا سحر بیدارم

نبضم چو طبیب دید کیفیت ... از ...

درمانم چیست جز عشق ...

روی خوش و درد دل خویش ... تا بتو ...

رفتم بر یار گفتم ...

موسی صاحب ید بیضای نبوت هارون وارث امامت ز موسی عمران عیسی روح الله آمده ... جبرئیل ... آمد [illegible]

[illegible] ... والله علی بود و علی بود و علی بود ... آنکه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... نیست ترا ای کافر ما ... آمد ... عارض ... [illegible]

... نیست ... کار ما ... آمد ... [illegible]

... ما ... [illegible]

... که همخوانی لطیف ... [illegible]

... تو ... خاک ... قبر ... [illegible]

[illegible]

حسن گل را در تصور بسکه بالا برده اند [illegible]

[illegible]

که دلم را شکسته چون شیشه از شوخی [illegible]

میشود [illegible]

[illegible]

ولہ

عاشق از جوش غم عشق به تماشا نشود فیض دیدار از دل القدر شوق طالب ... زندگی در گرو هیچ ... تماشا ... که نیاز ... ناز دلبر

از زمین تا به آسمان یکی برتری نشنود نمیشود شمشیر دستان ... از ... سر بریدن نمیشود قیمت کاکل شکستن از ...

[illegible]

[illegible]

در عشق تو کار خویش [illegible]
از سر [illegible]

مخرام بدین صفت مبادا
کز چشم بدت رسد گزندی

[illegible] داند مرا
بر مردمک دیده [illegible] مرا

لطف تو که عاشقان عنایت فرمود
ور نه [illegible] که خلق چه داند مرا

خواهم که همیشه در هوای تو زیم
خاکی شوم و به زیر پای تو زیم

[illegible]

دفتر عاشق [illegible] در آب انداختی [illegible] نامه ها [illegible] در اضطراب انداختی [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملت روان ... سرو در باغ دید

بر خطا ... سخن ... شنید ... دید

بمحیط ... سرو ... کرد دید

[illegible]

از چنار خود عاشق دست او ... بود

[illegible]

[illegible]

چهارشنبه ... [illegible]

سیادت ... [illegible] ... داشت

[illegible]

میرزا بیدل ... ستیز

فرعون ... [illegible]

... از دنیا دارد با فقیران ستیز

در عالمی ... [illegible] ... بودیم

زین پیش ... [illegible] ... بودیم

[illegible]

[illegible]

در ره ... خاک شو [illegible]

عاشق را چه ... [illegible]

آن نه روئیست ... [illegible]

[illegible]

بهر شاه عالمی تک زلف ... دلها [illegible]

در چشم ... [illegible]

ولہ
بران دل که در چشم یار گلی نیست دلا عمر را بهر ... چکار
ولہ
زهی تو ستیم ... نیست
هر رنگ ... نشان از روی تو زیبست ... لاله ... سرو ... محرم خورشید نیست
ولہ
شب و روز دوری ... تو ... است
بسر ... خیالش ... جان ... است
ولہ
گرفتم مرا ... دگر
... خوش ... دگر من ... عاشق ...

ولہ
... فلک ...
... شب ...
ولہ
شراب ... در ... غم
... الدهر ...
ولہ
گدایی ... باز ... کرده
ضعیف ... ترک ... کرده
ولہ
... عشق ... زور
جهان ... شیرین ... شور
ولہ
... است ... است
ولہ
... [illegible]

[illegible]

ولہ

[illegible] ایام بروز خوش [illegible]

[illegible] که جوانان همه از بخت نو [illegible]

[illegible]

ولہ

[illegible]

جمعی از [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجا بالی که داری ... امید ... صد امید دارم [illegible]

بیاد زلف او سودا همی ... می کنیم [illegible]

بیک دو خطا رشته مهر ... گشتیم [illegible]

کند در صحبت ما ... [illegible]

[illegible]

صاحب نظری ... [illegible] جز نقش تو در نظر صورت نگذشت خورشید در آرزوی ... تو ... [illegible] ... هر چند ... [illegible]

مرزا ... [illegible]

... [illegible] ... مشکل ... [illegible]

... [illegible] ... خجل ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible]

در ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... عید ... رمضان ... [illegible]

مرزا ... [illegible]

... [illegible] ... سفید ... کز تماشای ... [illegible] ... سفید

... [illegible] ... ماه نو ابرو ... [illegible] ... سفید

... [illegible] ... ماند ... سفید ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

آن ... [illegible]

[illegible]

عهد ... تو آشنا ... نیست نقشش بر کارهای مروت نیست خوی دیگر ... آن صنم ... تغافل ... عشق ... [illegible]

جز تو دلم ... صیاد ... رفیقت و گر نه ... در آن ... میسر گردد ... [illegible] ... مباد که ...

[illegible]

ای ساقی باده محبت ... تا کی ... تیر تغافل باشم ... یاد یاران ... نیست ... باستغنا ... [illegible]

ور قاصد ... پنهان ... لطف ... تغافل ... [illegible]

[illegible]

خود رستی با فکلات سیاه و سفید ... مگر خدا ترا آفرید از قطرات ... منم در نشیه بهر شیر تو به خواب

[illegible]

[illegible]

حاصل دولت دنیا همه غفلت که بود [illegible] برده خواب [illegible]

[illegible]

به دوستان که کارم شکسته باشد [illegible]

ناز چشم مست میل ابروانم زدی [illegible]

[illegible]

از خوبان [illegible] افسوس [illegible] باید [illegible]

ناقهٔ لیلی [illegible] مجنون [illegible] کند

[illegible]

درد عاشق را دوا [illegible] از معشوق نیست

شربت بیمار [illegible]

خاک من [illegible] می‌شود

تیشه هر جا که زدم نالهٔ شیرین [illegible]

[illegible]

[illegible] پیش می‌کنیم

[illegible] پنهان [illegible] می‌کنیم

[illegible] کنون [illegible] سرم گردان [illegible] کردیم

[illegible]

[illegible]

از نهیب شوقم دست و پا گم میکند [illegible] عبدالرزاق [illegible] ای نور دیده [illegible] جهان [illegible] شب رفت و [illegible]

[illegible] روزم [illegible] شب را [illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالصمد

[illegible]

[illegible]

شتاوره ... بجای ... شدند ... ازان است کاندرو ... [illegible]

... جهان را ستم کردند ... نصیب ... آدم کردند ... چو ... این اعلام کردند ... [illegible]

[illegible]

علامت حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] هم بلبل [illegible] نوازی عشق [illegible]

[illegible] از نفس [illegible] بیدرد دل [illegible]

[illegible]

چه نشست [illegible] تیغ [illegible] آتش [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] گرفتار [illegible] زلف [illegible]

از جدا ها همه بلای تو

از زبان ها همه جان کن تو

بمروسینه نقش جلا ترا

جواب داده این استحکام

[illegible]

[illegible]

انک که بر زندان عشقی دیوانه ایم زنجیر چاک آمد و زندان [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

و دگر [illegible] تا در زمانه [illegible] خدمت ما رب گر در عطای خدمت یقین تو داد [illegible] تا اعتماد تو داشت ترا از سینه [illegible]

ما باید خبر ناقص وجودی چه بود [illegible] تو آخر [illegible] ور نه که تو تکیه بر [illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

تاج زرین بر [illegible] از آن داد [illegible] با هزار آینه [illegible] [illegible]

[illegible]

نوبتی [illegible] بگذر ز جنت [illegible]

آتش پرست عشق و از زخم کفر و دین [illegible]

مرست طره طعنه مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بهر یک سبب که نبیند [illegible] همه یار از درد و بیدار [illegible]

[illegible]

ملک زحمت بر همه دادی [illegible] دانم خرابی [illegible] از غم تو خواهی جان [illegible] دلداری [illegible] خسرو تو راه خوب [illegible]

[illegible] لطف خانه [illegible]

[illegible]

عمر از آه هجران کسی برد زندگی شکست

مهر سحاب ... از ... شکست

[illegible]

سر رشته ... [illegible]

این عمر ... بگذار

دایم همه جا با همه کس در همه کار

می‌دار نهفته چشم دل جانب یار

در توصیف عمارت

صبح در بر تو ... مشت

که ... همه آب اندر شیر

[illegible]

[illegible]

وله

کردیدل دلبستگی دارم برای دلبری [illegible] که هر آن قیمت بازار وفا ما [illegible] این دو [illegible] آمد بهار [illegible]

کردم از جان منزل غم از بهر یاران [illegible] صرف [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

خط شکسته خط حسن عالمگیر تو است [illegible] آنچه [illegible] کرد [illegible] از برای [illegible] بردر [illegible]

[illegible]

دانی که عالم آرایی [illegible] تنگ نیست
آن چهره خورشید [illegible] تنگ است

[illegible] تنگ نیست
آن صبح [illegible] نشاط [illegible]

[illegible] حیران [illegible] شکفت
تا تو می آیی قیامت [illegible] ریخت

[illegible] گل شکفت
[illegible] قیامت [illegible]

[illegible] مجنون تماشا [illegible]
هوا بهار [illegible]

[illegible] خود [illegible] گستر و کاسه خورشید گدایی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شرع از این افسانه بی‌قانون نخواهد شد

مجال من همین باشد که پنهان عشق او ورزم
کنار و بوس و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد

[illegible]

[illegible]

هر که او در [illegible] خوردی که [illegible] اگر مجنون [illegible] در عالم داغ عشق [illegible] تا داد از دل کم [illegible] غم عشق [illegible] نیست جز آن رنگ [illegible] دل [illegible] تن [illegible] در ره عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] فلک [illegible] ساز [illegible]

[illegible]

[illegible]

ز تار زلف کج ... سیمینش در بند ... کفش رحمت ... محبت ... بدست آورد ... کشتن ... دل از مهر ... بسته ... [illegible]

عیان ... دهانش ... بود نهاده مهر ... ریشش ... زد از مهر ... [illegible]

[illegible]

قدم در لطف ... جنت ... ملکها ... چشم ... به خند ... از ... بخت

چو ... در لطف ... زامرو ... ز مژگان ... انداز دهانش ... نمک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مشتاقان نیم حسره فان القرض متواضی المحبه ملک و معدوم گذارش و ذوق [illegible] از آن حضرت که [illegible] [illegible]

[illegible]

شنیدیم [illegible] از مردم کس [illegible] درست کم باشد [illegible] سوختن باشد و کردن [illegible]

[illegible]

[illegible] رعایت که کار خود [illegible] نیست [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هر چند این حدیث هوس می آید قصه [illegible]

همچون حسینم خسته تن از دست شور رفت

چشم زمانه بر حسن حق تمام قضا ها

شاهان اگر بشاهی خود ناز میکنند
ما هم حسن به بندگیت ناز میکنیم

آغاز عید شادی انجام صوم غم
موقوف ابروی چو هلال محمد است

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

روز ... تا شدی یالان

آرزوی ... می کشد ... یالان

ولـه

قند یاران خود آخر کسی یالان

لب قندت ... لبی ... ی یالان

[illegible]

وله

لیلیه [illegible] سلسلهٔ یاری [illegible]

وله

وله

همه حسن دلبر از سر تا قدم خوب

نخورد غم آن حسن از جور دلبر

محبت [illegible] محبوب

[illegible]

دزدی که از آن غمزه و زلف [illegible]

تیر میزد و کمند میانداخت [illegible]

از [illegible] گشتن تو

آن رقص نگر که در سپند است

مطلع کشمیری

[illegible] نام [illegible] است [illegible]

[illegible] که تو [illegible] است

[illegible]

سعد فلک ... ندارد

... شکست

تا عشق تو ...

در صحبت تو ...

از نازنینان زار ...

رندی که اندر صفت حسن تو ...

رندی که بند ... تو همان ...

گر صاحب روی خوش تو گلزار است دل

خار غمت جگرخوار است

رخت مه آیتی از نور سعادت گلبرگ بر برد هوای بهار

[illegible]

۳

ولـه

[illegible]

ولـه

خوش [illegible] از روی [illegible] [illegible]

گر [illegible] دارند [illegible] جهان [illegible]

یکی را صد باره [illegible] درست

گفت خواهم رفت [illegible]

محمد امین بیگ

سالها [illegible] در خراسان [illegible] ابرو [illegible] آشنا روی ترا از آینه [illegible] تو [illegible] که [illegible] تا قدرت خود ترا [illegible]

[illegible]

[illegible]

... فراموش کویم سخن اگر [illegible] کردی شمایلت لطیفت صورت مقصود چو نامه تو [illegible]

... فراموش بر خاطر نازنین [illegible] فراموش [illegible] جز تو در دل بر کسی مشغوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

کار لطفی عشق جانان ببین [illegible]

[illegible] ببین [illegible]

[illegible] دل بسته [illegible]

[illegible]

وله

ای جان زبرت [illegible] دارم کارم زبرت [illegible] دارم غمت [illegible] بیمار من مسکین من [illegible]

حیران شده ام بتو بیتو شده ام حیران [illegible] دارم [illegible] درمان [illegible] شادان نزدم [illegible]

[illegible]

دله سرکـ لعل مطلبی مگو عقیق تر است این ما عقیق نیست که لاذنی نه جگر است این ما گر آفتاب و بستان نظیر روی تو گو [illegible]

[illegible]

نجابت [illegible] از صدف حسن گوهری چون تو [illegible] گفت [illegible]
قناعت از فلک جو نا اختری چون تو [illegible] بافته [illegible]

[illegible]

خشم فرو خور همه عالم تراست ،، تا نکشی بار فریدون شه ،، ای حسن احوال تو دیگر شده است ،، آنچه تو اول بدی [illegible]

[illegible]

آرزو دارم که روزی یار بر سر ما رسد ... تا بعالم یابلی ... که زمین را آسمان ... از تو زیباتر نباشد ...

دل گرفتار غمت تو بمانند

نالکس هرکس بسیر جلد دی

بوسه بده از شکر چه بر سی

روباز کن از قرصه بر سی

ای بشوخ نهاله بنیادی

از غریبان نی نه یادی

ای ماه ... جانم جای

عشق تو ...

وصلت تو لطیفه ...

[illegible]

انتخاب دیوان حسن دهلوی

دیوان حسن دهلوی [illegible]

[illegible]

تمت تمام انتخاب دیوان حسن دهلوی

بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه [illegible] روز دوشنبه در بلده شاهجهان آباد بدست فقیر حقیر [illegible] میر عطا [illegible] بن میر رضا الدین [illegible]

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهگارم

[illegible]

[illegible]

خفت ماه و مه [illegible]

[illegible]

تا نو کز قطار [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ب ان لطفون ... آدابک ... [illegible]

در ... که ... [illegible]

اى ترک ... [illegible]

نیستم بلبل ... سفید ... آل کرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دل بدست تو گرفتار تنها روا است
از که یابم خبری گیرم آتش تیز است

ولہ
ازین قبیل که عمر گذشت بسر کشید
گر نماند زمان و حال اسید ایستاد

خوبرویان را ز شستم وفا نتوان داشت
بیوفایید شما تا که شما کیستید

زان شک که ابرو ...
کو شید فرزند ...

[illegible]

از سر زلف سیاهش خم دلها مگیر
نام کوی که به رحال غریبان مگند

عمری که در محبت روی او گذشت
منت خدای را که به وجه نکو گذشت

یکی ندارم الفت ز جهانیان بجز تو
وگر تو هم نخواهی سر بیکسی سلامت

در روزگار عشق تو سنجیدم همچو خود ندیدم
افسوس کز قبیله مجنون کسی نماند

صد شو کردم صبح
یا مرا برامید وصل تو
صبر ایوب و عمر نوح له
یا ترا از حشیش کم بودی
مرگ یا قیمة الصبح له

[illegible]

کسی را ... خواهد آسمان هم خوی او دارد

فلک هم با این ... خود است

[illegible]

که در دل خسته ... چشم تر است

از دیده اگر به دل در آمد عجب است

راه دریا بکعبه نزدیک تر است

ذره کمتر ... دل افگار من

... گر نکند کس کسی خواهد گریست

ابر ... خواهد گریست

[illegible]

در هر ... [illegible] ... آن کو کا ... هر که در حسب جمالت [illegible]

[illegible]

بت برقع از رخ افکند ... بنفشه

تا نکهت گل بخیته آید به مشامم

[illegible] اداهای ... وحید

... در راه خود ... دلا

[illegible]

[illegible]

جنونم ره ... [illegible] ... مجنون را
خوش ... [illegible] ...
... دل ... [illegible] ... قاصد
... هوشیاری ... [illegible] ... رسیده ایم ما

[illegible] ... عاجز ... [illegible]
درین ... [illegible] ... مضمون را
بیخبری ... [illegible] ... رسیده ایم ما

[illegible]

... جان ... شمشیر ... [illegible] ... خجسته ... [illegible] ... زبخت ... [illegible]
... خواب ... لب ... [illegible] ... خجسته ... اگر ... [illegible] ... بجای آب ... [illegible] ... مجنون ...

[illegible]

وله

دیده ام از تماشای [illegible] بدیدن [illegible]

صف [illegible] بدنبالم کشند [illegible]

اگر جایی گرفتار ره بینی بار گل ما را

نمی گویم گر از زندان غم آزاد گشتم [illegible]

تنم در بستر [illegible] بالین نمی خواهد

تبسم خانه زاد آن لب گوهر است [illegible]

گر به این سر دادت دادی گویم داد داد

حرف بر زبان نه بردم [illegible]

داد از سلطان مهرویان نداد آغاز من

شیرین تو زان لب [illegible]

کاکل کاکل شکفته ام [illegible]

[illegible]

بجای ناله از خاک دلم آواز می آید

[illegible]

وحشی از شوق تو چون دل دیوانه شنید زنده [illegible] خوش حسنی [illegible] به دلق ابروان آشنا کرد

زنده که بخشش کسی جان کسی عمر کسی [illegible] صورت آینه در [illegible] نامه شوق محال [illegible] کزین محراب بر حجت ابروی [illegible] روا کرد

[illegible]

به عشق صادق اگر دست می‌کشد [illegible] درین سینه [illegible] درد دل [illegible] تیغ تو هر چه در کف است

کسی را عاشق صادق بود چنین باشد گواه عاشق صادق در آستین باشد دل که دیده هم خواهد نصیب جان تو مگر میان نداری

[illegible]

[illegible]

خاقانی

[illegible]

لب بنهادم لب بر لب یار و سر از دم جانان [illegible]

تا به امروز نیابی [illegible]

[illegible]

هو

[illegible]

[illegible]

خط تو دمیده و بخواندی کتاب مهر و وفا — در بیابان عدم [illegible] آن [illegible]

ما را حقیقت حسن خط داری و سواد نداری — شد پدید آمد خط سبز [illegible]

هر کس سفینه نامه [illegible] — که حساب آن [illegible]

[illegible] از دل [illegible] — در صد آگه کند [illegible]

[illegible] دیده ام در حلقه زلف [illegible] — بعیب مردمان [illegible] ناتوان [illegible]

چو قمر طوق گردن [illegible] — بچشم نشتر عیب مردم [illegible] دیده [illegible]

[illegible] باغ تازه ماند دارم — جانها بر آن زلف [illegible] ماند دارم

دیدار [illegible] قلمکار ماند دارم — یار [illegible] ماند دارم — بار [illegible] عکس [illegible]

[illegible]

خورشید ... ست ... با کمال نگاهی ... دارم ... ساقی ... زود

... میانه ... قربان ... فدای ... انتقام ... ابتدا ... کردیم ... پیش نظر ... داد

[illegible]

میرزا ... فرصت ... قطره ... زکس

رشته بیرون کرده سر دیگر نمیدانم چه

حلقه ... جلوه ... دلبر نمیدانم چه

[illegible]

کلید ... سخن دستهای ... رشته

مکر ... تا ز محبتها فراهم ... اوراق ... کرد

ازان ... که کرد با ... اگر طبعت ... بازار ... توان

ز ترک ... خواهش ... دولت

شکسته ام ... برزدن ... خوش

جبین من همه آموخت سجده بر در دوست

[illegible]

... و رساله ... [illegible]

... بیا درین کلبه ... [illegible] ...

... صنعت [illegible] ...

... ضعف و ... خورده ... [illegible] ...

اوراق شده آشنا هم یار استغنا ... [illegible]

... اندوه ... [illegible]

رباعی

تا کی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ز [illegible] تو [illegible] کردم [illegible] ... [illegible]

بچشم آینه مهر توبت کردم [illegible] سنگ گذشته [illegible] چه کردم [illegible]

[illegible]

هیچکس منع آن غلام گلی [illegible]

از خواب خرمی خواهم [illegible]

زبان [illegible] وصف او [illegible]

شکر از کرم لطف تو [illegible]

[illegible] چند بلای دل زنفلت ندیدی که چشم سیاهی چه جلادیست

مردم زرشک ...

لب ... آتش ...

...

سواد دیده ...

چو بلبلی ...

...

غبار ... شده ...

هلال ابروی ...

گاه ... گاه ...

خواب ...

در میان ...

...

[illegible]

وله سلمه ربه

ستم کی در دست و با این همه شور و فریادم می‌خواهد [illegible] نمیدانم چه در سر دارد آن ترک ما جفا جویم [illegible] نگاه تند آن بیباک خون ریز [illegible] در بزم جشن [illegible]

از روز [illegible] قطره از آدم می‌خواهد [illegible] دادم [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] درگه عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] ز اشعار کسی مضمون [illegible] طبع نازک سخن [illegible]

[illegible]

صورت از خود گذر در این منزل

جز نگهی ... را ... جاده ... طرف

حسن عالمگیر او از دلبری همتا نشد

آرزوی ... عالم ... از این ره برطرف

چند با شب ... تنها

جلال اسیر

بعزم کوی تو ...

[illegible]

[illegible]

وله سلمه

روی ایشان شکفته است بهار این چنین خوش نشست

نقش عجب نموده کلک او چنین خوش نوشت

[illegible]

وله سلمه ربه

[illegible]

[illegible] ... از زبان [illegible] ... [illegible]

و له [illegible]

[illegible] و حیران کردیم
[illegible] خود [illegible] کردیم
[illegible] گریبان [illegible]
[illegible] از بهار [illegible]
[illegible] نیست کردیم
[illegible] بیابان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] [illegible] کردیم
سر زبان [illegible] دندان [illegible] کردیم
[illegible] از لطف [illegible]
[illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] کردیم
[illegible] دریا
[illegible] همه [illegible] کردیم
[illegible] کردن
[illegible] مشغول کردن

آن وفا بیگانه از هر روی خود خندید و رفت
گر بهار گفتم که بخت خویشتن خندید و رفت
های چه آمد بر سر عشاق از امید و یاس
هر کرا با کاف و نون خود [illegible] و رفت
در طلب جستی که در بار ملامت خفت و رفت
[illegible] [illegible] دید

و له [illegible]
اثر در بار آهم یاد دل تنگ میدانی
که عشق [illegible] میدانی
دل دیوانه [illegible] زخود خواهد
اگر [illegible] مجنون [illegible] شکست میدانی
[illegible] از پرده [illegible] فراوان
[illegible] میدانی
هزاران نغمه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] میدانی
[illegible] در خاطر
[illegible]

[illegible]

چون که دارد خوبتر معشوقه که دارد همچو عشق

بشکست گره [illegible] کلید زلف [illegible] انگشت [illegible]

صحبت [illegible] شربت مرگ [illegible]

[illegible]

بیت وارسته بادا دهر که از تو نقد [illegible]
ای ز دست مردهای بنده آزاده ای

تا کی گویی که باغ آن گر خوش است
گل ز رنگ خوش [illegible] ز آتش است

گر تو مرا بخواهی من خود بلا بسوزم
جاییکه آن نبود او [illegible] باد باشد

آنچه دیدی تو ز درد دلم افسرده [illegible]
ای قمر زود بیا زود بیا زود بیا

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

[illegible]

مثنوی [illegible]

الهی [illegible]

[illegible]

شنیدم [illegible]

ز زخم [illegible]

درون [illegible]

سخن از [illegible]

[illegible] چون قلم

[illegible] درودی

[illegible]

حسن [illegible]

شبی در خواب دیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما طرح ابروت بصنم خانه ها رسید [illegible]

[illegible] بر طرف [illegible] محراب بر طرف

[illegible] مهر فروز تو [illegible]

[illegible]

درین آتش ... شود اخوان ... آنکه ... شهریاری

ولد

تاریخ ... جامه ... از خوبرو ...

زاهدان سیاهت ... یک شب عیبت

چگونه کم زان جبین نورانی

چو حلقه عنبرینه از بهار ...

ولد کشودیم ... بهار توست

جفا جمع و وفا طاقت ... دل شوخ

... نهادم سر بکف هم که تسلیم ...

[illegible] عشق کریم ... با زمین عشق ... نسبت ... با زمین ... اتحاد مصطفی و مرتضی ... آب ... اهل ... زمین

[illegible]

وله

گلشن تو ز بهار شکفتن نکهت است
شمشاد بندگی تو ز عون [illegible] است

کشتن آینه بیقرار [illegible] خط است
شد طوطی [illegible] خط است

[illegible] ... از [illegible] بهار خط است

هر که روزی [illegible] شود بینه [illegible] خط است

آرزوی دگر نمانده مرا
دل ز جان میکنم تماشای خط است

[illegible]

محمد رفیع بازل

جان تا داده بخشد هم خراب بیتو
چمن چنان ز بهر شکوه آفت از بیان
تو چنان رسیده از غم بخواب هم نیانی

بدل گرفته مانند قدح شراب بیتو
چه دلگشای غنچه گر تو از حباب بیتو
بکدام امید داری بروم بخواب بیتو

محمد قاسم سلیم

چشم تو ز بیماری خود بر سر ناز است
مرگان تو همچون شب بیمار دراز است
کمانت قدرسی [illegible] سحر ابروی سیاهی که فتاده است

بار [illegible]

[illegible]

مجنون و لیلی آن نگاه عشوه‌ساز او — کوه و صحرا همه یک لعل بدخشانی شد — در هر چه بنگرم تو نمودار بوده‌ای — با وجودی که صبح نزدیک است

خیمهٔ لیلی است مژگان دراز او — رنگ گل‌ها [illegible] — [illegible] بسیار بوده — که هنوز شب باقیست

محمدحسین

[illegible]

[illegible] رنگ [illegible] — خرم کلک یاقوت ماه انور است — فراق صبا [illegible] جدا — غرقهٔ دریای [illegible] ابرار

[illegible] غنچه نگشته به که تو بر نوشته این — یا بود آینه خورشید یا زانو نشسته این — اگر میشوم از تو [illegible] جدا — دستگیری کن دریاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

از دل آورده جان بر سر دم الصلوات [illegible]

[illegible]

وله

عاذل زلف تو دل صد چاک ما بر شو ملا دل گشت فریاد از که خواهم ز دست این دل دیوانه مستم ز دست دل شدم غصه [illegible]

سپاه السیت لنیک القرآن: اسیر دل شدم فریاد از که خواهم درون خانه دشمن [illegible] بستم. خدایا این دلم [illegible]

گلی از باغ وفا دست ...
خوش ... گه بدانم از کجا آمده
... در محبت ... که کلاهم در دست است
... ای که قند ... آمد
دام داریم از خدا بسیار می‌خواهیم ما
التفات ... باد و باران نمی‌خواهیم ما
[illegible]
کار ما در دست ... ما
... ولی
دلم از کو ... آید
داغ از لاله زاری آید
گردید محو اوست ...
[illegible]

[illegible]

دل ز یاد کس خدا نگهدارد [illegible]

دل ز ظلمت بهار ما [illegible]

[illegible]

چشم براه تو میانی نیست [illegible] دیده جوانگه [illegible] نیست [illegible]

[illegible]

۴۲

[illegible] شفقیه [illegible] توام [illegible] دیوانه [illegible] با غیر سخنی [illegible] ز اشتیاق [illegible] مرا مشتاق [illegible] غیرت آمیز توام

[illegible]

هر نفس در سینه [illegible]

[illegible] تا صبح [illegible] چراغ

[illegible]

در کلبه [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولہ

[illegible]

دل ما [illegible] آید [illegible] تا چند [illegible]

خواجه ... الله که ازین پس ... رنگ رخت رود ... خط و خود ... لب ... روی ...

[illegible]

گفتمش چیست ناز تو جانا ... سیف

رفت در هم گفت مرگ بلا ... که بجز او درم ...

شد دلش ز رسم جفا که گهی تغافل با ... ره وفا ... نه وفا ... ز دل کش ...

سیف نی اللغت ... از رخت روشنی خانهٔ چشم ما ... چشم و چراغ همه خوبان ...

نعمت خان عالی

گفتم دلبری جفتی دل از کی زی جور بازش

نه چو تو هیچ ... داری جور ... رخت

... گل ... ازو جدا ...

هر نقش ... جانان ... آیه

چشم ... هست ... آیه

آن ... که ... زان آن شیوه ... ناز

آن آفت جانها باز ... جان ...

زلف ... فرنگ ... خانهٔ هند و

... ت

[illegible]

دلم خواهد بهاری شد افتم و بر کوه کمر گیرم [illegible]

خداوندا نصیبم کن [illegible] خوش دارم [illegible] از ناز و بسیار گفته [illegible]

[illegible]

حضرت خواجه حافظ علیه الرحمه

درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است
صراحی می ناب و سفینه غزل است

[illegible]

منکه چون برق ز آتش زده خود بیزارم

[illegible]

دلم با تو ندانم به چه آیین بستند

[illegible]

نه دل قرار پذیرد نه ...

حکم تمام شود نامه تا تمام شود

کبوتری که بدان بام آشیان دارد

خوش میکند [illegible] وارث بن نجف در دیر [illegible] آه [illegible] هر صبح روی [illegible] بکف [illegible] آینه در دیار تو بیکار مانده است

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

بیش ازین آشفته [illegible] در رو مگیر
جمع کن خاطر پریشانیم ما

دل طپید [illegible] خبر آمدن یار آورد
مژده امید [illegible] این زمزمه آواز است

[illegible]

با تو [illegible] کرم [illegible] داشتم
بر کوی تو [illegible] شب [illegible] داشتم

[illegible]

بهندو زاده دادم دل [illegible] سلام از لطف
خیال [illegible] میکند دلهای [illegible]

نمیگویم [illegible] این [illegible]
[illegible]

به پهلو [illegible]
هر [illegible] از [illegible]

شب [illegible]
[illegible] که [illegible] خنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرا دو کلمه عالم جان سرو قدت بس

[illegible] در دو عالم [illegible] بس

[illegible] مرغان [illegible]

[illegible]